

و بعد از در آمدن میرزا حیدر بکشمیر، کاجی چک، پیش شیر خان افغان به هندوستان رفته، پنج هزار سوار که حسین شروانی و عادل (۱) خان سردار آنها بودند، با در فیل، بکومک آورد. و میرزا حیدر باتفاق رنگی چک متوجه دفع او شده، فریقین مابین موضع دتربار (۲) و موضع کاهه صفها بیاراستند. و نسیم فتح بر پرچم علم میرزا حیدر وزیده امرای شیر خان و کاجی چک هزیمت یافتند، و کاجی چک در پرم کله قوار گرفت. و ملا محمد یوسف خطیب جامع مسجد سری نگر تاریخ فتح میرزا حیدر را فتح مکرر یافته بود.

و در سده خمسین و تسعمائه، میرزا حیدر در قلعه اندر کوت اقامت نمود، و بجهت بد گمان شدن میرزا حیدر در باب رنگی چک، او گریخته نزد کاجی چک رفت. و هر دو اتفاق نموده، در سده احدی و خمسین و تسعمائه بقصد استیصال میرزا حیدر، زوی بسری نگر نهادند، و بهرام چک، پسر رنگی چک، خود را بسری نگر رسانید. میرزا حیدر، بندگان کوکه، و خواجه حاجی کشمیری را، بدفع وی نامزد کرد، و او تاب فیآورده، بگریخت. و چون لشکر میرزا تعاقب نمودند، کاجی چک و رنگی چک نیز فرار را غنیمت دانسته، در پرم کله قوار گرفتند. و میرزا حیدر، بندگان کوکه و جمعی دیگر را در سری نگر گذاشته، متوجه تسخیر تبست شده، از قلاع بزرگ قلعه کوسور (۳) را با چند قلعه دیگر فتح کرد.

(۱) در نسخه ب و ج «شروانی و علاول خان».

(۲) در نسخه ب «ونه بار» و در نسخه ج «ونه بار» و در فرشته صفحه ۶۷۸ «دنه دیار».

(۳) در نسخه الف «الوسور» و در نسخه ب «نوسور» و در فرشته صفحه ۶۷۹ «لوسور».

و در سنه اثنین و خمسین و تسعمائه کاجی چک و پسرش محمد چک به تپ و لرزه بمردند. میرزا حیدر این سال را بفرانت گذرانید، و در سنه ثلاث و خمسین و تسعمائه زنگی چک باصرای میرزا حیدر جنگ کرده کشته شد، و سرش را با سر پسرش غازی خان، پیش میرزا حیدر آوردند.

و در سنه اربع و خمسین و تسعمائه، ایلچی از کاشغر رسید، میرزا حیدر باستقبال ایلچی در لار آمد. اوچه بهرام ولد مسعود چک که مدت هفت سال در کمراج جنگهای (۱) خوب کرده بر همه غالب بود، با جان میرک میرزا سخنان صلح در میان آورده، عهد و شرط قرار داد. جان میرک میرزا بعهد و سوگند او را طلبید، وقتی که اوچه بهرام (۲) در مجلس او آمد، وی خنجرری از موزه کشیده، بر شکم وی زد. او همچنان زخم خورده گریخت، و در جنگل درآمد. جان میرک میرزا بتعاقب او شتافته، او را گرفت و سر او را جدا کرده، نزد میرزا حیدر، در لار آورد. بگمان اینکه میرزا حیدر خوشحال خواهد شد. عیدی ریفا بعد از حاضر ساختن طعام از دیدن سر او در قهر شد، و بغضب برخاست، و گفت بعد از شرط و عهد کشتن یکی را لائق نباشد. میرزا حیدر گفت من ازین واقعه خبر ندارم.

بعد از آن میرزا حیدر از راه لار متوجه کشتوار (۳) شد. بندگان کوکه و محمد ماکری و مکده مغول و میرزا محمد یحیی و عیدی ریفا را هراول لشکر ساخته، خود در موضع جهالو (۴)، نزدیک کشتوار قرار گرفت.

(۱) در نسخه الف "جنگهای خوب و شایست کرده و تردهای بایست نموده بر همه غالب بود".

(۲) در نسخه الف "واچه بهرام" و در نوشته ۶۷۹ "اوچه بهرام".

(۳) در نسخه الف "کوشوار شد".

(۴) در نسخه الف و ج "جهانر".

و جماعه هراول سه روزه راه را در یک روز قطع نموده بموضع دیهوت (۱) که درین جانب آب (۲) مارما ست رسیدند. و لشکر کشتوار آن جانب آب بود، جنگ تیر و تفنگ درمیان آمده، هیچ یک از آب عبور نتوانستند کرد، روز دیگر لشکر میرزا حیدر از راه راست انحراف ورزیده، خواستند که در کشتوار درآیند، چون بموضع دار (۳) رسیدند باد تغد برخاست، و تاریک شد. کشمیریان مردانه وار (۴) هجوم نموده بر سر ایشان آمدند، و بندگان کوکه، که سردار بود با کس بسیار بقتل رسید. و از آنجا که روان شدند، در راه محمد ساگری و پسر او با بیست و پنج کس خوب کشته شدند، و بقیه السیف بهزار محضت بمیرزا حیدر ملحق شدند. میرزا حیدر از آنجا برآمده، در سنه خمس و خمسین و تسعمانه متوجه تبت گشت، و راجوزی را از دست کشمیریان بر آورده بمحمد نظر و صبر علی داد. و پکلی را بملا عبد الله، و تبت خورد را بملا قاسم مقرر نموده، و تبت کلان را فتح نموده، محسن نام را بحکومت آنجا تعیین کرد.

و در سنه سته و خمسین و تسعمانه میرزا حیدر متوجه قلعه دهل (۵) گردید، آدم ککهر آمده، میرزا را دید، و درخواست غذاه دولت چک برادر زاده کاجی چک نمود. میرزا حیدر قبول کرد. میرزا حیدر و آدم در

(۱) در نسخه الف "ودعت" و در نسخه ج "روهت" و در فرشته صفحه ۶۷۹ "دهلوت".

(۲) در نسخه ج "ماریا".

(۳) در نسخه ج و در فرشته ۶۷۹ "دهار".

(۴) در نسخه الف و ج "شد و مردم وار هجوم".

(۵) در نسخه الف "قلعه دهلی" و در فرشته "دینل".

خرگاه نشسته بودند، و دولت چک را آنجا طلبیدند<sup>(۱)</sup>. غالباً چنانچه مرضی او بوده اعزاز و اکرام بجای نیارزدند، دولت چک قهر کرده از مجلس برخاست. و فیلی را که جهت پیشکش آورده بود همراه گرفته روان شد. مردم خواستند که او را تعاقب کنند، میرزا حیدر مانع آمد.

و بعد از چندگاه، میرزا بکشمیر مراجعت کرد، دولت چک و غازی خان و حسن<sup>(۲)</sup> چک و بهرام چک فرز هیبت خان نیازی که، از پیش اسلام خان هزیمت خورده در راجوری آمده بود، آمدند. و اسلام خان بتعاقب نیازبان در موضع مدواز<sup>(۳)</sup> از ولایت نو شهره رسیده بود. و سید خن عبد الملک نام را، که از معتبران او بود، فرزند هیبت خان فرستاد. سید خان مقدمات صلح را در میان آورده، مادر و پسر هیبت خان را، فرزند اسلام خان آورد. اسلام خان برگشته، در موضع بن از فواهی سیالکوٹ آمده، قرار گرفت. و کشمیریان مذکور هیبت خان را در دامنه آورده، خواستند که او را بکشمیر برده، میرزا حیدر را از میان بردارند. هیبت خان این معنی را بخود قرار نداد، و برهنی فرزند میرزا حیدر فرستاده، مقدمات صلح در میان آورد، میرزا حیدر خرچی رافر بدست آن برهن فرستاد، و هیبت خان از آنجا بموضع<sup>(۴)</sup> هوکه، که از توابع ولایت جموست آمده، و کشمیریان ازو جدا شده، فرزند اسلام خان آمدند. و غازی خان چک پیش میرزا حیدر رفت.

(۱) در نسخه الف و ج «طلبیدند - دولت چک قهر کرده از مجلس برخاست».

(۲) در نسخه الف «جهی چک» و در نسخه ب «جی چک».

(۳) در نسخه الف «بدواز».

(۴) در نسخه ب «در موضع نیوکه از توابع» و در نسخه ج «موضع پرکه از توابع».

و در فرشته جلد دوم صفحه ۶۸۰ «موضع هنگرکه از توابع».

و در سده سبع و خمسين و تسعمائنه ميرزا حيدر خاطر از اطراف جمع کرده، خواجه شمس مغول را با زعفران بسيار برسالت پيش اسلام خان فرستاد. و در سده ثمان و خمسين و تسعمائنه خواجه شمس از پيش اسلام خان با اسباب و قماش بسيار مراجعت کرد، و پاسبان خان نام افغان از پيش اسلام خان همراة خواجه شمس آمد، و ميرزا حيدر شال و زعفران بسيار بايلچوي اسلام خان داده، رخصت نمود.

و قرا بهادر ميرزا را بتحكومت بهرمل تعيين نموده، از کشميريان عيدي ريذا و نازک شاه و حسين ماگري و خواجه حاجي را همراة او کرد. و قرا بهادر و کشميريان از اندر کوت برآمده، در باره موله اقامت کرده، در مقام فتنه شدند. بعلمت اينکه مغولان ايشان را در نظر نمي آرند، مغولان اين مضمون را بعرض ميرزا حيدر رسانيدند. ميرزا حيدر اين سخن را باور نکرده، گفت که مغولان در فتنه و فساد کم از کشميريان نيستند، حسين ماگري برادر خود علي ماگري را فرزند ميرزا حيدر فرستاد، تا از غدر کشميريان او را آگاه کند، قرار برين دادند که لشکر را باز طلبد، ميرزا حيدر هيچ آگاه نشد، و گفت که کشميريان چه حد داشته باشند، که بشما غدر انديشد. و لشکر را واپس نطلبند.

و در بست و هفتم رمضان در اندر کوت آتش عظيم پيدا شده، اکثر خانها را سوخت، و قرا بهادر و سائر مردم پيغام کردند، که چون خانهاي ما سوخته، اگر حکم شود بيائيم، و خانها راست گفيم. و در سال آينده متوجه بهرمل گويدم. ميرزا حيدر اصلا باين راضي نشد، و خواه ناخواه اين لشکر متوجه بهرمل گشت.

عيدي ريذا و سائر کشميريان اتفاق کردند، و چون شب شد، از مغولان جدا شده، بر کتل بهرمل برآمدند، و حسين ماگري و علي ماگري

را نیز مغولان جدا ساخته همراه خود گرفتند. تا با مغولان کشته نشوند. چون صبح شد، میان مغولان و مردم بهرمل جنگ شد، و مغولان در کوهها بند شدند. و سید میرزا گریخته، در دهایی (۱) رفت. و قریب هشتاد مغولان نامدار بقتل رسیدند. و محمد نظر و قرا بهادر دستگیر گشتند، بقیة السیف از راه پنج (۲) در پرم کله آمدند، میرزا حیدر از استماع این خبر بغایت محزون گشت. و فرمود تا دیگهای نقره شکسته سهسی (۳)، که الحال در کشمیر رائج است سکه زدند. و جهنگیر ماکسی را معتبر گردانید، و جاگیر حسن ماکری را بار داد. و اکثر اهل حرقت را اسپ و خرچی داده سپاهی (۴) ساخت. و متعاقب این خبر رسید که ملا عبد الله از استماع خروج کشمیریان متوجه ملازمت بود. چون نزدیک باره موافق رسید، کشمیریان هجوم کرده، او را کشتند. و خواجه قاسم در تبت خورد کشته شد، و محمد نظر در راجوری گرفتار گشت. و کشمیریان جمعیت کرده از پرم کله، به هییره پور آمدند. میرزا حیدر ناچار بقصد جنگ ایشان از اندر کوت برآمد. همگی جمعیت میرزا هزار کس بود. و از مغولان مثل عبد الرحمن، و شاه زاده لنگ، و جان پرک میرزا (۵) و میر مکنه و صبر علی و دیگران، که همه قریب هفتصد کس بودند، همراه میرزا حیدر، در شهاب الدین پور اقامت نمودند. و دولت چک و غازی خان و دیگر سرداران نامدار، باتفاق عیسی ریفا جمعیت نموده، در هییره پور آمدند. و از انجا برآمده، در موضع (۶) خانپور

(۱) در نسخه ج "دهل".

(۲) در نسخه الف "پنجه" و در فرشته صفحه ۶۸۱ "راه بیج".

(۳) در نسخه ب "بهنی" و در فرشته صفحه ۶۸۱ "زری".

(۴) در نسخه الف "نوکر ساخت".

(۵) در تاریخ فرشته ۶۸۱ "و خان میرک میرزا".

(۶) در نسخه ب "جان پور".

جمع گشتند. و میرزا حیدر در میدان خالد گور (۱) که متصل سری نگر است،  
 نزول نمود. فتح چک، که پدر او از دست مغولان بقتل رسیده بود، بقصد  
 انتقام پدر خود، به راجه بهرام با سه هزار کس در اندر کونت درآمده،  
 عمارات میرزا حیدر را، که در باغ صفا بود بسوخت. میرزا حیدر چون این  
 خبر شنید، گفت این عمارات را از کاشغر نیاروده بودیم، باز بعنایت الهی  
 میتوان ساخت. صبر علی عمارات سلطان زین العابدین را که در سه پور (۲)  
 بود، بعوض عمارات میرزا حیدر سوخت. و میرزا را این عمل خوش  
 نیامد، و عمارات عیدمی ریختا، و نوروز چک در سری نگر نیز بسوختند،  
 و میرزا حیدر در موضع خانپور آمده اقامت نمود. و درین موضع درخت  
 چناری است، که در سایه آن دو دست سوار توانند ایستاد. و بتجربه  
 رسیده، که هرگاه یک شاخ او را حرکت دهند، تمام درخت در جنبش  
 می آید. مولف تاریخ نظام الدین احمد در مرتبه ثانی، که رایات عالیات  
 حضرت خلیفه الهی بسیر کشمیر رفت، در ملازمت بود. و آن درخت  
 را دیده، و امتحان کرده. القصة کشمیریان از خانپور حرکت کرده، در موضع  
 آن پور آمدند. و فاصله زیاده از دو کروزه نماند.

و میرزا حیدر فرار داد، که شب خون بر سر اعدا برد. و میرزا  
 عبد الرحمن برادر خورد را که بصفت صلاح و تقوی آراسته بود، بولی  
 عهدی وصیت کرده، از مردم بیعت بنام او گرفت. و باتفاق سوار شده،  
 بقصد شبخون برآمدند. از قضا در آن شب ابر بسیار پیدا شد. چون  
 نزدیک بنخیمه خواجه حاجی، که ماده فساد، و وکیل میرزا بود، رسیدند

(۱) در نسخه ب «جالاکر».

(۲) در نسخه ب «ملیه پور» و در نسخه ج «سبه پور».

از تارپکی هیچ نمی نمود. شاه نظر قورچی میگوید، درین وقت تیری انداختم؛ آواز میرزا حیدر بگوش من رسید، که گفت قباححت بولدی. دانستم که تیر من به میرزا رسید، و نیز منقول است که، قصابی بر ران او تیر زد. و روایت دیگر آنست، که کمال دوته او را بشمشیر کشت. اما بر قالب او غیر از زخم تیر چیزی دیگر نبود، مگر چون صبح شد، در لشکر کشمیریان مشهور شد، که مغلی کشته افتاده است. چون خواجه حاجی و پسر او رسید، دید که میرزا حیدر است. سر او را از زمین برداشت، و مقی بیدش نمانده بود، چشمها باز کرده، جانی بجهان آفرین سپرد. و مغولان بآندر کونت گریختند، و کشمیریان بتعاقب ایشان رفته، نعش میرزا حیدر را برداشته، در بدو مزار بوده دفن کردند.

و خلایق از مردن میرزا حیدر تاسف بسیار خوردند. مغولان در آندر کونت درآمده تحصن جستند. و تا سه روز جنگ شد. و روز چهارم معتمد رومی پوهای کشمیری را در ضرب زن انداخته افکند. و بهره می رسید می مرد. آخر خانم زن میرزا حیدر و خواهر او بمغولان گفتند، که چون میرزا حیدر از میان رفته، صلح بکشمیریان بهتر است. مغولان این سخن را قبول کرده، امیر خان معمار را جهت صلح نزد کشمیریان فرستادند، کشمیریان بصلح راضی شده خط بعهده و سوگند نوشته دادند، که با مغولان در مقام آزار نباشند. حکومت میرزا حیدر ده سال بود.

## ذکر نازک شاه.

چون دروازه های قلعه وا شد، کشمیریان در توشک خانه میرزا حیدر درآمده (۱) فغانس امتعه بردند، و اهل و عیال میرزا را در سری نگر

(۱) در نسخه ب "در آمدند اتمشه نفیس را بردند".



آورده، در حویلی حسن متو (۱) جا دادند، ولایت کشمیر را در میان خودها تقسیم نموده، برگزیده دیوسر (۲) بدولت چک، و برگزیده رهی بغازی خان، و برگزیده کمرانج به یوسف چک و بهرام چک قرار یافت، و یک لک خروار شالی بخواجه حاجی وکیل میرزا مقرر گشت، دولت چک برگزیده دیوسر که جاگیر او بود به پسر خود حبیب چک داد، و دختر عیدی ریذا در عقد حبیب چک درآمد. و امرای کشمیر، خصوصاً عیدی ریذا تسلط تمام گرفته، باز نازک شاه را بحکومت برداشته، نمونه میداشتند. در حقیقت، عیدی ریذا بادشاه بود.

در سنه تسع و خمسین و تسعمانه، سنکر چک ولد کاجی چک بواسطه آنکه بی جاگیر بود، و غازی خان که خود را پسر کاجی چک میگفت، و جاگیر بسیار داشت، خواست که از کشمیر بدر رود. تفصیل این اجمال این ست، که سنکر چک بی تردد و شبهه پسر کاجی چک بود، و غازیخان اگرچه شهرت داشت که پسر کاجی چک است، اما در حقیقت پسر او نبود. چه کاجی چک بعد از مردن برادر خود حسن چک، زن او را، که بغازی خان حامله بود، خواست. و در عرض دو سه ماه غازی خان متولد شد. القصد سنکر چک بواسطه این حسد خواست، که از کشمیر برآمده، نزد عیدی ریذا رود، چون این خبر شهرت گرفت، دولت چک و غازی خان، اسمعیل هانت (۳) و هرچو را با صد کس بطلب سنکر چک فرستادند. و گفتند که اگر او نیاید، بزور آرند. سنکر چک به طلب ایشان نیامده، پیش

(۱) در نسخه الف «حسن معبو» و در نسخه ب «حسن مقو» و در فرشته

صفحه ۶۸۳ «حسن منو».

(۲) در نسخه الف «دیومه».

(۳) در نسخه ب و فرشته «اسمعیل هانت».

عیدیه ریذا رفت. آخر عیدی ریذا پیش ایشان آمده صلح کرد. و برگشته کوبهار و کهادر و ماورد<sup>(۱)</sup> بجایگزین سنکر چک قرار یافته، تسکین فتنه شد.

درین ایام چهار طائفه در کشمیر اعتبار داشتند، اول عیدی ریذا با طائفه بخود، دوم حسن ماگری ولد ابدال ماگری با طائفه خود، سوم کشتواریان<sup>(۲)</sup> که بهرام چک و یوسف چک و دیگران باشند، چهارم کامیان که کاجی چک و دولت چک و غازی خان باشند. یحیی ریذا دختر خود را در عقد ازدواج حسن خان ولد کاجی چک در آورد، و دختر دولت چک در عقد محمد ماگری ولد ابدال ماگری درآمد، و خواهر یوسف چک، ولد رفکی<sup>(۳)</sup> چک کوپواری<sup>(۴)</sup> در عقد نکاح غازی خلی درآمد. و این قرابتها باعث قوت و غلبه چکان گشته، باتفاق یکدیگر، در اطراف متفرق گشتند. و غازی خان بولایت کمران، و دولت چک بسویه پور، و ماگریان در بانگل رفتند، و عیدی ریذا در سری نگر اندوهگین نشسته، در تدبیر دفع ایشان میبود.

و چون موسم باد فوجان رسید عیدی ریذا فرمود، که مرغها و باد فوجان را بیارید. که این هر دو را یکجا بپزیم<sup>(۵)</sup>، و این طعامی ست، مقرر نزد ایشان. پس بهرام چک و سید ابراهیم و سید یعقوب بدعوت او آمدند. و یوسف چک نیامد. عیدی ریذا هر سه را گرفته، محبوس ساخت. یوسف چک برین معنی اطلاع یافته، با سیصد سوار و هفصد پیاده، از راه کمران رفته، بدولت چک پیوست. عیدی ریذا چون دید، که کشمیریان

(۱) در نسخه ب "مادرو" در فرشته "برگشته کونهار و کهاور و مادرو".

(۲) در نسخه الف و ب "کهواریان" و در فرشته "کپوریان".

(۳) در نسخه ج "رفکی چک".

(۴) در نسخه الف "کوپواری" و در فرشته "کوتواری".

(۵) در نسخه ب "هر دو را یک جا پخته بخورم و این طعامی است".

بچکان درآمدند، مغولان را، مثل قرا بهادر میرزا، و عبد الرحمن میرزا و خان (۱) میرک میرزا و شاهزاده لنگ، و محمد نظر و صبر علی را، از زندان برآورده، رعایت کرد. و بهر کدام اسپ و سراپا و خرجی داده، در موضع چک پور (۲) اقامت کرد.

درین اثناء، سید ابراهیم و سید یعقوب، باتفاق (۳) جاردو که نگاهبان ایشان بود، گریخته در کمرج رفته، بدولت چک ملحق گشتند. بهرام چک نفوانست گریخت. روز دیگر غازی خان، با سی (۴) سوار در سری نگر آمد، و عیدی ریذا، مغولان را بجنگ او فرستاد. او پلها را تمام خراب کرد، مغولان معطل ماندند. درینولا، دولت چک نیز آمده بغازی خان در سری نگر ملحق شد، و باتفاق در عیدگاه قرار گرفتند، و همیشه مابین فریقین جنگ بود، تا آنکه بابا خلیل نزد عیدی ریذا بجهت صلح آمده، گفت مغولان را اعتبار کردی، و کشمیریان را از نظر انداختی، مناسب نبود. امثال این سخنها گفته، میان او و کشمیریان صلح کرد. و مغولان را با اهل و عیال برآه تبت رخصت کردند. خانجی خواهر (۵) میرزا حیدر از راه بکلی بکابل رفت، و اهل تبت صبر علی و دیگر مغولان را کشتند. و خانم بکاشغر رسید. متعاقب این وقایع خبر رسید، که هیبت خان و سید خان و شهباز خان افغان که از قوم نیازی اند. بتسخیر کشمیر می آیند. و در برگنده

- 
- (۱) در نسخه ب "عبد الرحمن میرزا و جان سپرک میرزا و مکنه مغول و شاهزاده لنگ" و در نسخه ج "جان سرکه میرزا".  
 (۲) در نسخه ب "هو پور".  
 (۳) در نسخه ب "باتفاق چهارده کس نگاهبان گریخته".  
 (۴) در نسخه ج "سی هزار سوار".  
 (۵) در نسخه ب "گوی میرزا حیدر".

مانهال<sup>(۱)</sup> رسیده، و در کوه لون کوه درآمده اند. عیدی ریفا و حسن ماکری و بهرام چک و دولت چک و یوسف چک باتفاق، بجنگ نیازیان برآمدند. طرفین مقابل هم رسیده، جنگهای خوب کردند. و بی بی رابعه زن هیبت خان نیز جنگ مردانه نمود، و شمشیر بعلي چک انداخت. آخر هیبت خان و سید خان و فیروز خان و بی بی رابعه دران جنگ بقتل رسیده، کشمیریان بفتح و ظفر بسری نگر مراجعت نمودند. و سرهای ایشان را بدست یعقوب میر، پیش اسلام خان در موضع بن، که نزدیک باب چناب ست، فرستادند.

بعد از آنکه میان کشمیریان عداوت بهم رسید عیدی ریفا باتفاق فتح چک و لوهر ماکری و یوسف چک و بهرام چک و ابراهیم چک در خالد گره آمده، اقامت اختیار کردند. و دولت چک و غازی خان و حسین ماکری و سید ابراهیم خان و طائفه درمان بکجا شده، در عیدگاه منزل ساختند. چون مدت دو ماه برین گذشت، یوسف چک و فتح چک و لوهر ماکری و لنگه بپیو و ابراهیم چک از عیدی ریفا جدا شده، با دولت چک درآمدند، چون دولت چک بجمعیت تمام سوار شده، بر سر عیدی ریفا رفت. او تاب مقاومت نیاورده، بی جنگ گریخته، در موضع جیرو رفت. درین اثنا خواست، که بر اسب دیگر سوار شود، قضا را کد اسب بر سینۀ او رسیده، در موضع سمناک مخفی شده بهمان الم از عالم رفت. و فعش او را در سری نگر آورده، در مزار موسی ریفا دفن کردند. و امرا خروج کرده، نازک شاه را که بجز نامی از حکومت نداشت، از حکومت معاف داشته، اراده خودسری کردند.

(۱) در نسخه الف «مانهال» و در فرشته صفحه ۶۸۳ «پانهال».

و بعد از میرزا حیدر مرتبه ثانی دو ماه (۱) نام حکومت داشت.

## ذکر ابراهیم شاه بن محمد شاه بواذر نازک شاه.

چون عیدی ریفا از میان رفت، دولت چک مدار الملک شده، مهمات را از پیش خود گرفت. و چون دید که از کسی که نام سلطنت برو باشد، گزیر نیست، ابراهیم شاه را بحکومت برداشته، نمونه وار میداشت. درین وقت خواجه حاجی وکیل میرزا حیدر از جنگل برآمده، پیش اسلام خان رفت، و شمس (۲) ریفا و بهرام چک را گرفته در زندان کردند. و چون روز عید فطر شد، دولت چک لشکر خود را آراسته، پپی قبق آمد، و یوسف چک در پپی قبق اسپ تاخت، و پیاده که تیرها جمع میکرد، درمیلن پایهانی اسپ درآمد، و اسپ تند (۳) شد. و یوسف بیفتاد، و گردنش بشکست.

در سنه ستین و تسعمائه، میان غازی خان و دولت چک عداوت بهم رسیده، اختلاف تمام (۴) در کشمیریان پیدا شد، حسین ماگری و شمس ریفا که در هندوستان بودند آمده در سنه احدی و ستین و تسعمائه بغازی خان ملحق گشتند، و یوسف چک و بهرام چک پیش دولت چک آمدند، و این اختلاف و نزاع تا دو ماه امتداد یافته، آخریکی از مزارعان بعنوان فضولی پیش دولت چک آمده در گوش او گفت، که مرا

(۱) در نسخه ب « دو ماه ایام حکومت او بود ».

(۲) در نسخه ب « شمس چک ».

(۳) در نسخه الف و ج « اسپ بند شد ».

(۴) در نسخه الف « اختلاف مام » و در نسخه ب « اختلاف بسیار ».

غازی خان پیش تو فرستاده، که این همه مردم بی تقریب را چرا نزد خود جمع کردی که اینها همه دشمنان تو اند، و همچنین پیش غازی خان رفته گفت، که دولت چک در مقام صلح است، چرا باو ستیزه میکنی، امثال این مقدمات گفته، میان ایشان صلح کرد. و شمس ریفا گریخته بهندرفت.

درین ایام تبتیان آمده، گوسفندهای پرگنده کهاوه (۱) و باره، که در جاگیر حبیب چک، برادر نصرت خان مقرر بود، رافده بردند. دولت چک، سنکر چک و ابراهیم چک و حیدر چک و اد غازی خان و دیگر اعیان را با لشکر انبوه از راه لار بر سر تبت کلان فرستاد. و حبیب خان بسرعت تمام بهمان راه، که گوسفندان را برده بودند، بتعاقب تبتیان شتافت، ناگاه بقلعه تبتیان رسیده، جنگ کرده، سردار ایشان را، بشمشیر گشت. و ایشان همه گریختند. حبیب خان همانجا منزل کرده، برادر خود درویش چک را گفت، که تو با لشکر سوار شو، و در تبت درآئی. درویش چک تغافل کرده، بر قول او عمل نکرد. و حبیب چک باوجود آنکه زخمها خورده بود که خون میرفت سوارشده در عمارات و قصرهای عالی تبت درآمد. اهل تبت تاب نیارده، بی جنگ فرار نمودند. چهل کس از آن مردم بسقف آن قصر چسپیده بودند، دستگیر گشته الحاح بسیار نمودند که ایشان را نکشند، و پانصد اسپ و هزار پارچه پتو و پنجاه گار قطاس و دوپست تولچه طلا نیز قبول میکردند. اما حبیب چک بسخن ایشان التفات نکرده، همه را بزدار کشید. و از آنجا سوار شده بر قلعه دیگر آمده، آن قلعه را نیز خراب ساخت. و تبتیان سیصد اسپ و پانصد پتو، و صد (۲)

(۱) در نسخه ب " کهاوه " و در نوشته صفحه ۶۸۵ " کهاور " .

(۲) در نسخه ج " سی صد " و در نوشته صفحه ۶۸۶ " دو صد " .

گوسفند، و سی گاو قطاس، برای حبیب چک فرستادند. و اسپان را خوب کاشغر، که بدست اهل تبت افتاده بود، آن اسپان را نیز از ایشان گرفت.

حیدر چک ولد غازی خان سوکهای (۱) نام برادر رضاعی خود را نزد حبیب چک فرستاد، که اهل تبت این اسپان را بجهت غازی خان نگاهداشته بودند، لائق آنست که اسپان را فرستند، تا بغازی خان رسانیم. حبیب چک، سوکهای را قریب دو بیست چوب زده، گفت غازی خان چه حد دارد، که اسپانی را که ما بزور شمشیر خود بدست آورده باشم، او بگیرد. بر سر این خواستند که با یکدیگر جنگ کنند، اما مردم بصلح درآمدند نگذاشتند که جنگ شود، بعد از آن بسوی نگر آمده تمام این مردم فصل زمستان را آنجا گذرانیدند.

و در سنه اثنین و ستین و تسعمائه زلزله عظیم در کشمیر پیدا شده، اکثر قریات و بلاد خراب شد، قریه جهلور دوام پور (۲) با عمارات و اشجار ازین طرف کنار بهت انتقال نموده، بان کنار ظاهر گشتند. و در موضع ماورده (۳)، که در پای کوه واقع ست، بواسطه افتادن کوه، مردم آنجا (۴) هلاک شدند.

### ذکر اسمعیل شاه بوادر ابراهیم شاه.

چون پنج ماه از حکومت ابراهیم شاه، که در حقیقت حکومت دولت چک بود گذشت، روزگار بکام غازی خان شد، و دولت چک

(۱) در نسخه ب "سوکهای" و در فرشته صفحه ۶۸۶ "کهای برادر رضاعی".

(۲) در نسخه الف "دام پور" و در فرشته صفحه ۶۸۶ "قریه نیلو و آدم پور".

(۳) در نسخه الف "یاروا" و در نسخه ب "ماورا" و در فرشته صفحه ۶۸۶

"ماور".

(۴) در نسخه الف و ج "مردم انجامه مقدار شصت هزار کس هلاک" و در

فرشته "قریب شصت کس هلاک".

بقبل رسید. غازی خان دم استقلال زده، بجهت نام، بحکومت اسمعیل شاه را در سنه ثلاث و ستین و تسعمائه برداشت. درین سال حبیب چک خواست که تا بدولت چک یکی شود، و باین عزیمت، متوجه مرادون شد، غازی خان بنصرت چک گفت، برادر تو حبیب چک با دولت چک یکی شده است، مناسب آنست که تا آمدن او، دولت چک را بدست آریم، که بعد از آمدن او کار مشکل خواهد شد، ناگاه دولت چک بکشتی درآمده بعوض دل رفت، تا شکار مرغابی نماید، چون از کشتی برآمد، غازی خان رسیده، اسپان او را گرفت. و او گریخته بر کوه خاک (۱) برآمد، غازی خان تعاقب نموده او را بدست آورد. حبیب چک به (۲) فیر رسیده، معلوم کرد که دولت چک گرفتار شده. پریشان خاطر گشت، و غازی خان دولت چک را کوز کرد.

بعد ازان حبیب چک آمده غازی خان را دید. و غازی خان با وی خوب نبود، غازی خان نازک چک برادر زاده دولت چک را طابیده، تکلیف وکالت باو نمود. او از تعصب کوز ساختن عمومی خود راضی نشد. و غازی خان خواست که نازک چک را گرفته مقید سازد. او خبردار شده، گریخته پیش حبیب چک رفت.

### ذکر حبیب شاه پسر اسمعیل شاه.

چون در سال بر حکومت اسمعیل گذشت او فوت کرد. و غازی خان پسرش را بحکومت برداشت. در آخر سنه اربع و ستین و تسعمائه نصرت چک و حبیب چک و نازک چک و شفر چک برادر غازی خان و یوسف

(۱) در نسخه الف «چاک».

(۲) در نسخه الف «بنهر رسیده» و در نسخه ب «بموضع همر رسیده».



و هستی خان همه یکجا شده عهد بستند، و قرار دادند، که امپریز غازی خان داری (۱) کار خورده است. و برادر او حسین چک در بند شد. او را از بند بر آورده، غازی خان را بکشم، چون این خبر بغازی خان رسید، یوسف چک و شنکر چک را راضی کرده، پیش خود طلبید. و حبیب چک و نصرت چک و درویش چک قرار دادند، که ما قضاوت و علماء را در میان آورده، بعهده و قول خواهیم رفت یا خواهیم گریخت. و نصرت چک، بیقول پیش غازی خان رفته، در بند افتاد. و حبیب چک باتفاق نازک چک، پلها شکسته، خروج نمودند. و هستی خان بجمعیت تمام آمده ملحق گشت، و غازی خان لشکر انبوه بر سر ایشان فرستاده، جنگ عظیم روی داد. لشکر غازی خان هزیمت خورده بعضی گرفتار شدند. حبیب چک فتح نموده، در باسون (۲) رفت. غازی خان بعد از آنکه کسان او هزیمت خوردند، خود سوار شده، بر سر حبیب چک آمد. و در دومیزه رفته، سه چهار کشتی پیدا کرده، از آب گذشت.

و سه فیل و سیصد کس همراه داشت. چون در میدان خالد رسید حبیب چک نیز پیش آمده، با بست کس مصاف داد. بعد از جنگ بسیار حبیب چک در آب جمجه (۳) درآمد، و اسپ او از آب فتوانست گذشت. هستی طریق از نوکران غازی خان، باو رسیده، دست در گردن او کرد، و از اسپ فرود آورد. مقارن این، فیل غازی خان رسیده، او را زیر کرد. غازی خان با فیلبان فرمود، تا سراو را از تن جدا سازد، چون فیلبان دست بدهان او در آورد، انگشتان فیلبان را مضبوط گرفته، گزید.

(۱) در تاریخ فرشته ۶۸۷ "داری خورده است".

(۲) در نسخه ج "ماهور".

(۳) در نسخه ج "جهجه".

عاقبت سر او را از تن جدا کردند، و سر او را در (۱) کله مات که خانه او آنجا بود آورده بر دار کشیدند. و درویش چک و نازک چک را نیز بدست آورده بر دار کشیدند. بعد چندگاه، بهرام چک از هندوستان پیش غازی خان آمده، پرگنه (۲) کهونه هامو بجاگیر او مقور شد. و از سری فکر مرخص شده، در مدنجه از پرگنه زینگر که وطن او بود رفت. پس شنکر چک و فتح چک و غیر آن نزد بهرام رفته، باتفاق یکدیگر در پرگنه سویه (۳) پور آمدند، و بنیاد فساد نهادند. غازی خان پسران و برادران خود را بر سر ایشان تعیین کرد. ایشان تاب مقاومت نیاورده، بجانب کوه گریختند. روز دیگر غازی خان بتعاقب ایشان برآمده. چون به موضع مدنجه رسید، دو هزار کس را انتخاب نموده، بتعاقب ایشان فرستاد تا آن جماعه را بدست آورند. روز دیگر خبر رسید، که بهرام تیر خورده، بجای رفته، و شنکر چک و فتح چک از وی جدا شدند. و غازی خان بسرعت تمام در کهونه هامو رفته تا شش روز تجسس بسیار نمود، که بهرام را بدست آرد. احمد جورین برادر حیدر چک، ولد غازی خان متعهد بدست آوردن بهرام شد، و غازی خان بشهر مراجعت نمود. و احمد جورین در شیر کوت که مسکن ریشیان یعنی صوفیان بود، رفته ایشان را گرفت، و از جهت پیدا کردن بهرام، ریشیان را در ته شلاق گرفت، ریشیان گفتند ما بهرام را در کشتی نشانده، در موضع بلهه بخانه ایله ریفا رسانیدیم، و ریشی (۴) طائفه اند، که بهمه وقت زراعت کنند، و باغ نشانند و اتفاق فرمایند و بتجربید گذرانند. جورین نزد ایله رفته،

(۱) در نسخه الف «کله بان» و در فرشته صفحه «۶۸۸ کله مات».

(۲) در نسخه ب «کهور بامو» و در فرشته صفحه «۶۸۸ کهویه هامون».

(۳) در نسخه الف «سویه پور».

(۴) در نسخه ج «طایفه و جماعه».

به تفحص بسیار بهرام چک را بدست آورد، و در سری نگر آورد،  
از حلق کشیدند، و احمد جوزین بفتح خان ملقب شد.

درین ایام شاه ابو المعالی که در بند کهران (۱) بود، زنجیر در پای  
بر کتف یوسف کشمیری سوار شده، برآمد. چون براجوزی رسید، از مغولان  
جماعتی بر او (۲) گرد آمدند. دولت چک کور، و فتح چک، و دیگر چکان  
و لوهردانگری همه نزد شاه ابو المعالی آمده، در سنه خمس و ستین  
و تسعمانه، متوجه کشمیر شدند، چون بباره موله رسیدند، محمد حید  
و فتح خان، که محافظت راه میکردند، گریخته بموضع بادوکهی آمدند،  
و شاه ابو المعالی راه عدالت را پیش گرفته. هیچکس از سپاهیان قدرت  
تعدی برعایا نداشتند، و چون بموضع مارکه (۳)، که نزدیک بین (۴) است،  
رسید، بر بلندی فرود آمد. و غازی خان برادر خود حسین قام را  
هراول ساخته، خود در موضع کهود استاد. و کشمیریان که همراه شاه  
ابو المعالی بودند، بیرخصت او، بر فوج حسین خان تاخته، او را رو  
گردان ساختند، غازی خان بمدد او رسیده، داد مردانگی داده، بسیاری  
از کشمیریان را بقتل آورده فتح نمود، شاه ابو المعالی از مشاهده این حال  
بی جنگ رو بفرار نهاد. چون اسپ (۵) او در راه مانده شد، مغولی پیش  
آمد، و اسپ خود، که تازه زور بود، بشاه داد و خود آن اسپ مانده را  
گرفته همانجا ایستاد. و کشمیریان را که بتعاقب شاه ابو المعالی میرفتند،

(۱) در نسخه ب و ج «کهران».

(۲) در نسخه ج «باو گرد».

(۳) در نسخه الف «مارکه» و در فرشته صفحه ۶۸۸ «باره پوله که نزدیک

بادوکهی است رسید».

(۴) در نسخه ج «بن».

(۵) در نسخه الف «چون او در راه مانده شد».

په‌مه را در راه معطل کرد، وقتی که ترکش او خالی شد، کشمیریان بر سر او هجوم آورده او را کشتند. درین فرصت شاه ابو المعالی بدر رفت، و غازی خان برگشته به (۱) بین رفت. و هر مغولی را که پیش او آوردند، گردن زد الا حافظ حبشی از خواننده‌های حضرت جنت آشیانی، که بواسطه خوشخوانی او را نکشتند.

بعد ازین فتح نصرت چک را از زندان بر آورده، بملازمت حضرت خلافت پناهی فرستاد. نصرت چک آمده، خانخانان یدام خان را دید. و خانخانان در اعزاز و احترام او میکوشید.

و در سنه ست و ستین و تسعمائة تغییری در مزاج غازی خان رفته، بنیاد ظلم و تعدی نهاد. و خلایق را از تفری تمام روی داد. درین اثنا بسمع او رسانیدند، که پسرش حیدر چک بتفاق جمعی میخواست، که سلطنت کشمیر بگیرد، و غازی خان، محمد (۲) صدور را که وکیل او بود، و بهادر بهت را طلبیده، گفت مردم این چنین میگویند. ایشان گفتند راست میگویند. غازی خان بایشان گفت، شما به او نصیحت کنید، تا دیگر این خیال را بمخاطر خود راه ندهد. محمد صدور، حیدر چک را بخانه خود طلبیده، اعراض کرد، و دشنام داد. حیدر چک در غضب آمده خنجر از کمر محمد بزور گرفته بر شکم او زده همانجا بکشت. و مردم هجوم کرده حیدر را گرفتند، و غازی خان حکم بکشتن او کرد. عاقبت او را کشته سر او را در زین (۳) گره برده، بر دار کشیدند. و مردمانی که با او متفق بودند، همه را بقتل رسانیدند.

(۱) در فرشته ۶۸۹ «برگشته بنادوکهی آمد».

(۲) در نسخه الف «محمد صدا را که وکیل» و در فرشته صفحه ۶۸۹

(۳) در نسخه ج «زین کول».

«محمد جنید را که وکیل».

و در سینه سبع و ستین و تسعمائیه قرا بهادر از هندوستان با لشکر بسیار و نه زنجیر فیل آمد، و از کشمیریان نصرت خان و فتح چک و غیره،<sup>۱</sup> و از کبکراں فیز جمعی کثیر همراه داشت. و تا سه ماه در لالی<sup>(۱)</sup> پور توقف نمود، و امید تمام داشت که مردم کشمیریان باو خواهند در آمد. درین اثنا نصرت خان و فتح چک و لوهری دانگری از پیش او گریخته، نزد غازی خان رفتند، ازین ممر فتور کلی در لشکر قرا بهادر راه یافت. و غازی خان از کشمیر برآمده، در نو روز کورت رسیده، پیاده‌ها بر سر قرا بهادر فرستاده، شکست داد. قرا بهادر گریخته در قلعه دایره در آمد. روز دیگر قرا بهادر از جنگ پیاده‌ها گریخته، فیلان ری بدست کشمیریان افتاد. و پانصد مغول بقتل رسید.

چون مدت پنج سال از حکومت حبیب شاه گذشت، غازی خان او را در گوشه مخفی داشته، خود لوای حکومت بر افراخته، نام حکومت را هم بر دیگری روا نداشت. و سکه و خطبه ب نام خود کرده خود را غازی شاه خطاب داد.

## ذکر حکومت غازی خان.

غازی خان بر سه حکام کشمیر جلوس نموده، خود را بادشاه و سلطان خطاب دامن گرفت. بواسطه جذام، که قبل ازین بهم رسانده بود، درین ایام آواز او متغیر شده بود. و انگشتان او نزدیک بود که بریزد، و در دندان جراحیها بهم رسید، و در سینه ثمان و ستین و تسعمائیه، فتح خان و لوهری دانگری و دیگر کشمیریان، از غازی خان متوهم شده، گریخته بکوهستان در آمدند. غازی خان برادر خود حسین خان را با دو هزار کس بتعاقب

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۶۸۹ «لاله پور».

ایشان فرستاد. چون ایام برف بود، حسین خان در بهارآره (۱) رسیده توقف کرد، مخالفان خبردار گشته، در موضع اهلن رفتند. جمع کثیر در ته برف آمده هلاک شدند. بقیه که ماندند در (۲) کهوار رفتند. در سنه تسع و ستین و تسعمائده، از انجا مضطر شده، پیش حسین خان آمده پناه جستند. حسین خان گناه ایشان را از غازی خان درخواست کرده. غازی خان از سرگناه ایشان گذشت. و جاگیرهای خوب بایشان داد.

و در سنه سبعین و تسعمائده غازی خان از کشمیر برآمده، در لار قرار گرفت. و پسر خود احمد خان را، با تفاق فتح خان و ناصر کیانی (۳) و دیگر امرای نامدار، بتسخیر تبت فرستاد. چون به پنج گروهی تبت رسیدند، فتح خان برخاست احمد خان به تبت رفته، در میان تبتیان درآمده، زود بدرآمد، و تبتیان بجنگ راضی نشده، پیشکش بسیار (۴) فرستادند. درینوقت بخاطر احمد خان رسید، که فتح خان به تبت رفته، برآمد. اگر من چنین نکم، اهل کشمیر همه تعریف او خواهند کرد. قرار داد که جریده بیرون، فتح خان گفت رفتن شما مناسب نیست، و اگر البته باید رفت با جمعیت روید. احمد خان گوش بسختن او نکرده با پانصد کس رفت. و فتح خان را در منزل گذاشت، تبتیان چون احمد خان را جریده دیدند، بر سر او آمدند. احمد خان تاب نیارده، گریخت. و بفتح خان رسیده گفت. امروز چنداول شما باشید، ما میرویم، و هیچ جا توقف نکرد. مردم چون دیدند، که احمد خان گریخته میروند، همه دو بگریز نهادند، فتح خان

(۱) در نسخه ب "پنهوار" و در نسخه ج "بهارآره".

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۶۹۰ "کهوار".

(۳) در تاریخ فرشته "ناصر کلبتی".

(۴) در نسخه ب "بسیار قبول نمودند".

توقف نموده، تبنیان بار رسیدند. او تنها جنگ کرده کشته شد، غازی خان از استماع این خبر در غضب آمد. و بر پسر اعراض کرد. ایام حکومت غازی خان چهار سال بود.

## ذکر حسین خان برادر غازی خان.

در سنه احدی و سبعین و تسعمائه غازی خان، بعزم تسخیر تبت (۱)، از کشمیر برآمده، در موکده چهار (۲) اقامت نموده. بواسطه غلبه بیماری جذام چشمهای او از کار برفت، و خلق بد شعار خود شعار خود ساخته، بر خلائق تعدی میکرد، و بیگناه از مردم بعزت جرمانه زرها میگرفت. مردم ازو رنجیده، در فرقه شدند. جماعه به پسر او احمد خان یکی شدند. جماعه دیگر به برادر او حسین خان درآمدند. غازی خان از استماع این سخنها، مراجعت نموده، بسری نگر درآمد. و چون بحسین خان مهر و شفقت او بیش بود، او را بجای خود بسطنت برداشت. و کلاه و وزرا و غازی خان همه بخانه حسین خان آمده، بلوازم خدمتگاری قیام نمودند، و بعد از پانزده روز غازی خان تمام اسباب و قماش خود را دو حصه کرد، یک حصه بفرزندان داد، و حصه دیگر ببقالان سپرد، که بهای آن رسانند. بقالان بداد خواهی پیش حسین خان آمدند. حسین خان، غازی خان را منع کرد، غازی خان رنجیده خواست که پسر خود را جانشین خود سازد، حسین خان، بعد از اطلاع برین معنی، احمد خان پسر غازی خان و ابدال خان و دیگر اعیان را طلبیده، از ایشان عهد و قول گرفت، که مطیع او باشند. غازی خان مردمان خاصه خود، و مغولان را طلبیده،

(۱) در نسخه الف و ج "بعزم تسخیر از کشمیر" و در فرشته صفحه ۶۹۰ "بعزم تسخیر تبت کلان از کشمیر".  
(۲) در تاریخ فرشته "مولد چهار"

جمعیت نمود. حسین خان نیز مستعد مقبله شد. اهالی و قضات درمیان آمده، تسکین فتنه نمودند. غازی خان از شهر برآمده، در زین پور اقامت اختیار نمود. بعد از مدت سه ماه بسری نگر آمد. و حسین خان ولایت کشمیر را درمیان مردم تقسیم نمود.

در سنه اثنین و سبعین و تسعمائنه، حسین خان برادر کلان خود سنکر چک را براجوزی و نو شهر جاگیر کرده فرستاد. و متعاقب آن خبر رسید که سنکر چک خروج کرده، جاگیر او بمحمد ماگری مقرر کرده، لشکر بسیار بر سر او فرستاد. و سرداران لشکر احمد خان و فتح خان خواجه و مسعود مانگ بودند. ایشان رفته جنگ کرده فتح کردند. حسین خان باستقبال ایشان رفته، بسری نگر آورد. بعد از چندگاه حسین خان معلوم کرد، که احمد خان و محمد خان ماگری و نصرت خان قصد قتل او دارند. خواست که ایشان را بند کند. ایشان واقف شده، بجمعیت تمام پیش حسین خان آمدند. حسین خان نتوانست ضرر بایشان رسانید. چون از پیش او برآمدند، متفکر شد، که ایشان بر حقیقت حال واقف گشتند. پس ملک لولی لوند را پیش ایشان فرستاده، پیغام کرد، که یکجا شده، قول و عهد کنیم که هیچکس در مقام عداوت یکدیگر نباشد. ملک لولی لوند، با ایشان مقدمات صلح پرداخت، همه در خانه احمد خان جمع آمده، برین شدند، که احمد خان را بخانه حسین خان ببرد. احمد خان، بعد از مبالغه بسیار قبول نموده، باتفاق نصرت خان و ملک لولی بخانه حسین خان رفت. و قاضی حبیب که از اعیان کشمیر بود، و محمد ماگری را نیز آنجا طلبیدند، و در دیوان خانه، که بزرگ محل مشهور بود، صحبت انعقاد یافت. چون شب شد، حسین خان گفت، ما امشب میل بفتوه (۱) بازی داریم، چون

(۱) در نسخه الف و ج «میل نذوه بازی داریم»



قاضی متشرع است، شما باتفاق ببالا خانه رفته، صحبت بدارید. که من هم می آیم، چون ایشان ببالا خانه رفتند، کسان را فرستاد، تا ایشان را محبوس ساختند.

بعد از آن علی خان و خان زمان را، که نام اصلی او فتح خواجه بود، با لشکر بسیار بر سر سنکر چک که نزدیک براجوری بود، فرستادند. ایشان رفته سنکر چک را شکست داده، با فتح و ظفر آمدند. و خان زمان اعتبار تمام یافت، و حکم شد، که تمام امراء هرروز بخانه او می رفته باشند.

و در سده ثلاث و سبعین و تسعمائه غیبت خان زمان پیش حسین خان کردند. مردم را از رفتن بخانه او منع نمود. خان زمان خواست که از کشمیر بدر رود، و در تهیه اسباب سفر بود، که حسین (۱) خان مکاری آمده، بخان زمان گفت، چرا بدر میروی. حسین خان بشکاره رفته، خانه او خالی است، بخانه او باید رفت، و تمام اسباب و خزائن را متصرف باید شد. خان زمان این سخن را از وی پسندیده، باتفاق فتح چک و لوهه وانگری و امثال آن، بر سر خانه حسین خان رفت، و دروازه را آتش داد، و خواست که احمد خان و محمد خان ماکری و نصرت خان را از زندان بر آرد. بهادر خان وند خان زمان و فتح چک درآمدند. مسعود فایک (۲) بر زندان خانه موکل بود، آب را در صحن دیوان خانه سر داد، تا گل شود. دولت خان از مردم حسین خان ترکش بسته ایستاده بود. و بهادر خان برو تاخت. و شمشیر

(۱) در نسخه الف «اسباب سفر بود که حسین شکاری آمد پس شمس دو بر آمده بخان زمان گفت».

(۲) در نسخه الف «مسعود فایک».